

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

روز دوازدهم بهمن و شروع دهه‌ی مبارکه‌ی فجر را تبریک عرض می‌کنیم خدمت همه‌ی شیعیان و موالیان اهل‌بیت علیهم السلام و درود و سلام می‌فرستیم بر بنیان‌گذار این انقلاب شکوهمند و همه‌ی شهدا و کسانی که در این راه سرمایه‌گذاری کردند خدمات داشتند، جانبازان، شهدا و والدین آن‌ها و همسران و فرزندان و اقوام و خویشان‌شان.

دوازده بهمن تجلّی روح ایمان و شجاعت و بندگی در راه خداست از یک بنده‌ی خالص خدای متعال. خب امام امت رضوان‌الله علیه بعد از این تشخیص وظیفه‌ی شرعی و الهی که حالا مبدأ این تشخیص هم کی بوده نمی‌دانیم. رهبری معظم می‌فرمودند که از امام سؤال کردم که کی شما به فکر این مسئله افتادید؟ تشکیل حکومت اسلامی و این‌ها؟ ایشان فرمودند که یادم نیست ولی احساس وظیفه کردم حالا دیگر مبدأ آن... و بعد از این‌که احساس وظیفه کردند ایشان که این خواسته‌ی خدای متعال هست دیگر بلاملاحظه وارد میدان شدند و آن روح قوی ایشان که واقعاً شجاعت و نترسی در راه خدا، از خدا می‌ترسید، از جهنم می‌ترسید، اما از دشمنان خدا نمی‌ترسید. ایشان یادم هست گمان می‌کنم که خودم شنیدم در فرمایشات ایشان که وقتی من را دستگیر کردند و می‌بردند والله نترسیدم. آن‌ها می‌ترسیدند، آن مأمورینی که... و خب حالا این جریانی که ایشان با هواپیما از آن‌جا بخواهند تشریف بیاورند ایران هزار جور احتمالات وجود داشت. اما در عین حال چون وظیفه‌ی الهی تشخیص داده بودند که این هست اقدام کردند و همه‌ی امور با ملاحظه‌ی همه‌ی جوانب همراه بود. یعنی همه‌ی جوانب اخلاقی، معنوی. وقتی هواپیمای ایشان رسید تهران، مرحوم آقای پسندیده که برادر بزرگ ایشان بود ایشان ادبیات را هم یک مقداری مثل این‌که خدمت آقای پسندیده خوانده بود، جامع المقدمات و این‌ها را. خب آقای پسندیده بعد از سالیانی که خب حالا ملاقات نداشتند و این‌ها، توی هواپیما رفتند. امام قبول نکردند که جلوی آقای پسندیده از هواپیما خارج بشوند که این برادر بزرگ است و حق استادی به گردن من دارد نمی‌شود. تا ناچار شدند آقای پسندیده را جداگانه قبلاً از هواپیما بیاورند بیرون و ایشان به جایگاهی که باید تشریف ببرند تشریف بردند و بعد امام آمدند. یعنی توی همه‌ی این‌ها ملاحظه‌ی آن... و یادم هست همان موقع‌ها یعنی این مسئله‌ی قصد قربت و برای خدا کار کردن در همان اوایل امر عده‌ای از تجّار محترم تهران آمده بودند خدمت امام، امام آن تحویل‌گیری‌ای که برای بعضی مورد توقّع بود نداشتند بلند بشوند جلوی آن‌ها و ... بعد که آن‌ها می‌روند خب بعضی از افراد که شاید مرحوم آیت‌الله ربّانی شیرازی بودند به امام مثلاً سؤال می‌کنند یا گلابه می‌کنند که خب

حالا این‌ها آمده بودند شما... ایشان فرموده بود قصد قربت ... که آن موقع، موقعی بود که حالا مرید مثلاً آدم جمع بکند یا دل‌ها را به طرف خودش توجه بدهد، آن اوایل امر، امام توی ذهن‌شان این بود که حالا با این کار ... یا درس ایشان با درس برخی مراجع دیگر هم‌زمان شده بود، مثلاً هشت صبح ایشان بود آن مرجع هم هشت صبح، آن مرجع هم... عده‌ای از افرادی که با ایشان بودند خیلی اصرار خدمت ایشان که شما درس را مثلاً ببرید عقب یا ببرید جلو که... داعی آن‌ها این بود که درس مثلاً شلوغ‌تر باشد آن‌هایی که آن درس‌ها هم شرکت می‌کنند وقت داشته باشند بیایند این‌جا، هر کاری که کردند ایشان قبول نکردند. یا مرحوم والد می‌فرمود که ایشان در درس خیلی از آقای بروجردی تجلیل می‌کردند و حتی فرمود آقای بروجردی فکر من را عوض کرد. یعنی ایشان خب توی رشته‌ی فلسفه و عرفان و این مباحث عقلی بودند دیگر، با آمدن آقای بروجردی فکر ایشان عوض می‌شود که بیاید توی مسیر فقاقت. نه این‌که آن وقت کار فقاقت نمی‌کردند اما رشته‌ی اصلی خودشان را این قرار نداده بودند فلذا تألیفات ایشان را می‌بینید در آن زمان‌ها از آن قبیل است. این‌که محکم به مسئله‌ی فقاقت و این‌ها بپردازند و حاشیه زدن به متون فقهی و کارهای این‌جوری کردن، این بعد از آمدن آقای بروجردی و این تحوّل که در ایشان بود. و این‌که توی درس فرمودند که ما از آقای بروجردی استفاده کردیم. ما خیال می‌کردیم که ایشان فقط فقه و اصول هم مثلاً بلد هستند اما توی مباحث عقلی هم از ایشان استفاده کردیم. مرحوم آقای ما می‌فرمودند در همان اول علم اصول که یک قدری مباحث فلسفی مطرح می‌شود راجع به اعراض و جواهر و بحث‌هایی که در اول اصول هست عرض ذاتی و قریب و این‌ها، آن‌جا می‌فرمودند ما این‌جا از آقای بروجردی استفاده کردیم. می‌فرمودند که خب بعد از فوت آقای بروجردی اولاً ایشان در تشیع جنازه شرکت نکردند. بعد هم آخرین فردی بودند که ختم گرفتند. تشیع جنازه شرکت نکردند و بعد توی درس فرمودند... خب آن وقت رسم بود مثلاً آقایانی که خب رده‌ی دوم حساب می‌شدند بعد از آقای بروجردی دوست‌داران ایشان و علاقه‌مندان ایشان دیگر ختم صلوات بفرستید چه کنید که یعنی این را دیگر می‌خواهیم جایگزین قرار بدهیم بعد از آقای بروجردی ایشان هستند. ایشان برای این‌که چنین چیزی پیش نیاید و نخواهند علاقه‌مندان به ایشان، دوستان ایشان این‌جوری بکنند اصلاً تشیع نیامدند که چنین کاری نشود. و ختم را گذاشتند همه که ختم گرفتند بعد آن هم به توصیه و فشاری که دوستان آوردند که شاید یکی از آن‌ها هم رهبری بودند که ما از ایشان خواستیم که ختم بگیرند شاید. که حالا ایشان دیگر تسلیم شدند و ختم گرفتند. یعنی این‌جور نفس را رصد می‌کردند کار فقط برای خدا باشد. نیت خالص باشد و این همین منشأ باید بگوییم که شد که خدا متعال این‌جور به این کار برکت داد و چیزی که آرزوی علماء و شیعیان و این‌ها در طول قرون متمادیه بود که بالاخره حکومت اسلامی تشکیل بشود بحمدالله. منتها حالا این امانتی است که خدای متعال داده و این یک امتحانی است خودش واقعاً. که حالا خدای متعال می‌گوید من این خواسته‌ی شما را به عمل رساندم حالا شما عمل می‌کنید؟ یا نمی‌کنید؟ به اسلام عمل می‌کنید یا نمی‌کنید؟ این مسئله، خیلی مسئله‌ی مهمی است که خدای متعال اتمام حجت فرموده. و حجت را تمام فرموده.

خب الحمدلله آن قدری که اطلاع داریم و می‌دانیم رهبری معظّم هم همین‌طور هستند. ایشان یک وقتی شورای نگهبان خدمت ایشان مشرّف شده بود. ایشان فرمودند که شما نسبت به احکام الهی تعصّب داشته باشید. همین عبارت را گفتند تعصّب داشته باشید. گفتند ما مجریان ... عبارت ما هم به کار بردند که خود ایشان هم داخل کردند در این... گفتند ما مجریان وقتی که به بن‌بستی گیر می‌کنیم فوراً ذهن ما می‌رود دنبال یک

توجهاتی، یک چیزهایی، ولی شما که کار اجرایی ندارید که، شما می‌خواهید این قانون، این آیین‌نامه، این دستورالعملی که می‌آید این... شما آن‌جا تعصب دینی داشته باشید. درست ببینید اگر با احکام الهی سازگار نیست ابطال کنید. در تشخیص مصلحت هم روز اولی که باز تشکیل شد همین دوره‌ی اخیر که به مناسبت این‌که من در شورای نگهبان بودم شرکت کردم در آن جلسه‌ای که ایشان داشتند، آن‌جا هم تأکید اکید کردند بر این‌که خب چیزی که این‌جا می‌خواهد تصویب بشود مخصوصاً مواردی که خلاف شرع هست، خلاف شرع اولی هست تا آمده این‌جا، که تراحم شده و حالا می‌خواهید یک عنوان ثانوی... این‌جا هم باید اولاً یک جمع بالایی، نه نصف به علاوه‌ی یک، واقعاً دقت بکنند و ببینند واقعاً این‌جوری هست؟ الان یک تراحمی است که الان آن طرف بر این طرف که حرام الهی است، دو تا حرام یا مثلاً یک واجب و یک حرام است الان این مقدم است؟ به همان موازین فقهی‌ای که وجود دارد؟ و بعد هم حتماً باید مقید به زمان بشود خب تا مادامی که ... مثلاً دو سال، سه سال، نه این‌که للأبد برای همیشه. تا مادامی که... یعنی تحدید به زمان باید بشود. حتی نه به نحو اجمال، تا وقتی که ضرورت دارد. باید تحدید به زمان بشود. خب بالاخره از یک طرف خدای متعال را باید شکر کرد که این نیت خالصه را به هدف رساند و از طرف دیگر واقعاً یک امتحال بزرگ الهی است که باید کوشش کرد و این نعمت خدای متعال را قدردانی کرد و کفران نعمت نورزید. و ان شاءالله امیدواریم که هم مسئولان و هم مردم ان شاءالله همه در این راه گام بردارند.

خب بحث در صورتی بود که متصور است برای کسی که متعلق اکراه واقع شده گفتیم صورتی دارد. تارَةً مالک و من له التصرف بر بیع او مکره می‌شود بحث آن گذشت، و تارَةً فرمودند عاقد مکره است. کسی که عقد را انشاء می‌کند او مکره است. اما مالک بما له من المعنی، او مکره نیست. این‌جا ببینیم حکم چه‌جوی هست؟

خود این جایی که عاقد مکره هست دو صورت متصور است. تارَةً مکره این عاقد مکره خود مالک است. و آخری نه مکره این عاقد مالک نیست یک شخص سومی است و می‌آید کسی را مجبور می‌کند می‌گوید مال این مالک را بفروش. خود مالک را اجبار نمی‌کند عاقد را اجبار می‌کند و می‌گوید بفروش، که خود این هم دو صورت می‌شود و آن این است که تارَةً باز این عاقدی که مکره او را اکراه می‌کند وکیل آن آقا هست آن مالک. تارَةً نه اجنبی هست. این‌ها صورتی است که باید بحث بشود.

حالا اگر آمدیم آن صورت اول مالک خودش اکراه کرده مکره را، می‌گوید این خانه‌ی من را می‌فروشی و الا تو را می‌کشم. آیا در این‌جا اگر این مکره رفت این معامله را انجام داد این معامله صحیح است یا باطل است؟

شهید ثانی قدس سره در مسالک احتمال بطلان داده که بگویم این معامله باطل است اگرچه در ذیل کلام ظاهراً قائل به صحّت شده ولی احتمال بطلان را ایشان دادند. اما معمول فقهاء به جوری که ما سراغ نداریم فقهی که فتوا داده باشد به بطلان، معمول فقهاء تا آن‌جایی که اطلاع داریم فرمودند که در این صورت این معامله صحیح است. و حالا بحث که خواهیم کرد لا یخلو عن تأمل و اشکال، یک مقداری مسئله خالی از تأمل و اشکال نیست قول به صحّت. کما این‌که قول به بطلان هم همین‌جور است یعنی یک مقداری محل تأمل و اشکال است.

قول به صحت در حقیقت دلیلش این است که مقتضی برای صحّت در این‌جا وجود دارد و مانع هم مفقود است. بنابراین باید بگویم معامله صحیح است. اما چطور مقتضی برای

صحت وجود دارد؟ برای خاطر این که ما برای صحت یک معامله یک انشاء عقد لازم داریم که عقد انشاء بشود. خب این که شده، این کسی که مکره واقع شده فرض ما این است که انشاء العقد. و قصد هم کرده چون مفروض بحث این است نه این که قصد ندارد. فقط بحث بر سر اکراه است یعنی چیزهای دیگر وجود دارد قصد و این ها وجود دارد. شرایط دیگر وجود دارد. پس ما احتیاج داریم به این که این بیع انشاء شده باشد. این که مفروض این است که انشاء شده.

از طرف دیگر چیزی که لازم داریم این است که مالک هم راضی باشد. این هم که فرض این است که هست؛ خود مالک گفته این کار را بکن. پس عقد وَقَعَ و انشاء تَحَقَّق، رضایت مالک هم که وجود دارد. خب وقتی که این طور شد پس مقتضی کامل است. مانعی که این جا قابل تصور هست که بخواهیم بگوییم مانع ممکن است وجود داشته باشد، یکی این است که بگوییم شارع مکره را مسلوب العبارة قرار داده مثل مجنون. درست است که او گفته بعث و قصد هم کرده، اما شارع این عبارت و این قصد را کلا قصد و کلا عبارة قرار داده، مثل این که مجنون بیاید بگوید بعث. یا به طوطی یاد بدهند که بگوید بعث. این انشائی که سر می زند از مکره، کلا انشاء الصادر من المجنون است. یا از غیر شاعر، کالطوطی و امثال ذلک است. کسی این حرف را بزند.

این که مسلّم اگر می خواهید بگویید به حدیث رفع این را می فهمیم که حالا بعد خواهیم گفت، یا به چیز دیگر، چیز دیگری ما نداریم که بگوید انشاء مکره را این قرار دادیم که مسلوب العبارة قرار دادیم. دلیلی بر این نداریم که مسلوب العبارة است.

و شاهد آن هم بر این که مسلوب العبارة نیست همان فتوای مشهور است و یا این که فتوای حق است که بعداً گفته می شود که اگر مکره بعداً راضی شد این معامله درست است. که حالا این بحث مفصلی است که بعداً می آید ما قبلاً مطرح کردیم و گفتیم جای آن بعد است. این که درست نیست که بخواهیم بگوییم مسلوب العبارة است.

اگر بخواهید بگویید که حدیث رفع این جا را شامل می شود. خب این مکره هست دیگر، رفع ما استکرها علیه. پاسخی که این جا دادند بزرگان، هم شاید از شیخ اعظم استفاده می شود و هم از مرحوم امام و بزرگان دیگر، محقق خوئی. این است که حدیث رفع جای تطبیق آن جایی است که لولا حدیث رفع وضع باشد و آن وضع هم مشتمل بر ثقل و سنگینی ای باشد چون واژهی رفع، آن ماده در جایی استعمال می شود که یک سنگینی ای، ثقلتی، یک مسئولیتی، کسی بگوید مثلاً من این پر کاه را رفع من الارض، غلط است. این واژهی رفع این جا غلط است. سنگینی ندارد، چیزی ندارد یک فوت کن بلند می شود.

پس باید این جا این معامله یا این عقد یک لولا این اکراه، یک وضعی، یک اثری و یک ثقلتی و یک سنگینی ای برای مکره که این عاقد باشد داشته باشد تا شارع مِت بگذارد بگوید برداشتم.

س: هم اثر باشد و هم ثقل باشد؟

ج: بله.

س: از لغت می فرمایید درمی آید؟

ج: اثر داشتن برای این که رفع ...

س: صادق باشد ...

ج: ثقالت آن را هم از لغت استفاده می‌کنند.

س: ...

ج: توی لغت، لغت می‌گوید رفع ...

س: رفع مقابل وضع هست این‌جا؟

ج: نه مطلق وضع نه.

س: ...

ج: بله. حالا آن وقتی که بحث می‌کردیم مرحوم آقای اصفهانی در حاشیه ایشان فرموده در لغت این‌جوری است که باید ثقالت داشته باشد سنگینی داشته باشد.

س: ...

ج: نه آن نه.

س: ...

ج: نه آن بخاطر ماده، حالا شما اجازه بدهید. آن اشکالات را بگذارید بعداً مطلب تمام بشود. خواهش می‌کنم.

خب و در مانحن فیه این معامله برای این عاقد اثری ندارد که شارع بخواهد اثر را بردارد.

س: ...

ج: نه اثر اصلاً برای عاقد ندارد. اثر برای مالک است. برای این اثری ندارد مثل کسی که می‌رود عقد ازدواج هست آقایان می‌خوانند خب این عقد برای این آقا چه اثری دارد؟ اثرش این است که آن به آن حلال می‌شود برای این چه اثری دارد؟

این‌جا هم همین‌جور است این عقد را می‌خواند این مبیع می‌رود در ملک مشتری، این با آن می‌رود توی ملک آن، این چه اثری دارد؟ پس اثر برای این ندارد ثقالت هم ندارد. سنگینی‌ای ندارد. که شارع بخواهد بردارد علاوه بر این‌که شما امر سوم هم وقتی سنگینی نداشت، اثر هم نداشت، برداشتن آن امتنانی در آن نیست. یعنی از سه وجه حدیث رفع قابل تطبیق به کار این آقا نیست. چه نسبت به معامله حساب بکنید که مُنشأ هست، چه نسبت به این عقد حساب بکنید. عقدی که دارد از این سر می‌زند و با آن می‌خواهد مُنشأ را در عالم اعتبار ایجاد بکند. هیچ‌کدام از این‌ها نیست.

س: اشکال این است که کأن اکراه نیست. چون اصلاً اکراه را اگر یادتان باشد به اقل المحذورین برگردانند دیگه. ... محذوری ندارد برای ... ثقالتی ندارد، محذوری برای وکیل ندارد تا بخواهند بین اقل المحذورین بگویند تو مکره شدی آن را انتخاب کردی، نه وکیل می‌گوید که مال که از جیب من نمی‌رود از جیب موکل می‌رود خودش هم دارد می‌گوید ...

ج: نه این که دارد، مکره که مسلم هست. برای این که آن امرش دائر است که این عقد را انجام بدهد این معامله را انشاء بکند و انجام بدهد یا گرفتار آن بشود.

س: گرفتار چه بشود؟

ج: گرفتار آن عقابی بشود که مکره گفته.

س: نه ... از کیسه‌ی مالک دارد می‌رود از کیسه‌ی من که نمی‌رود برای من محذوری ندارد ...

س: ...

س: نه بیع، نه نکم

ج: می‌دانم بیع را انجام ندهم. اگر این بیع را ...

س: ...

ج: خب همین جا اجازه بدهید حرفش این است آن کسی که می‌خواهد بگوید مانع است که شهید هم فرموده که کأنّ و احتمال بطلان را داده همین است که این عقد باید اثر بکند تا این نقل و انتقال‌ها حاصل بشود آن از کیسه‌ی آن برود به کیسه‌ی مالک و از ثمن هم بیاید به کیسه‌ی مالک. این اکراه که این جا صادق است مسلم، شکی در این نیست. این مکره است. آن هم از باب فرار از محذور می‌آید می‌خواند.

س: نه فرار از محذور می‌خواند که قطعاً باید بخواند. اما اگر ...

ج: حالا این عقد ما استکرها علیه هست یا نیست؟ این معامله ما استکرها علیه هست یا نیست؟

س: نیست چون مؤونه ...

ج: نه هست برای این که اگر انجام ندهد پدرش را درمی‌آورد.

س: آقا مثل این می‌ماند که طرف می‌گوید آب بخور، اگر آب نخوری می‌زنم تو را. آب خوردن برای ما محذور ندارد. چون آب خوردن کاری به من ندارد می‌گویند بخاطر این که کتک نخورد آب خورده، آب خوردن استکراهی هست؟ آب خوردن است.

ج: بله.

س: بابا آب خوردن خودتان می‌فرمودید باید اصلش مؤونه داشته باشد ترّیب ضرر مؤونه‌ی زائده داشته باشد اقل محذورین ...

ج: صدق اکراه که نگفتند آن فعل مکره علیه باید مشکل باشد که.

س: پس چی گفتند؟

ج: نه، گفتند فعلی که از ترک آن، آن عقوبت دامن‌گیرت می‌شود.

س: آقا آب من نمی‌خوردم پس اکراهی هست دیگر؟

س: می‌خواهی بگویی مطابق میلش هست دیگر؟

س: نه اصلاً محذور ندارد. آب را نمی‌خواسته بخورد.

ج: یعنی چی؟

س: ...

ج: می‌گوید آب بخور و الا پدرت را درمی‌آورم. این آب خوردن اکراهی می‌شود. خب بله این آب خوردن اکراهی می‌شود.

س: ... ولو این که مؤونه‌ای نداشته باشد...

ج: مؤونه نداشته باشد. ترک آن مؤونه دارد، لازم نیست که فعل آن مؤونه داشته باشد.

س: ...

ج: آن اقل المحذورین این بود که ... آن اقل المحذورین مال آقای حکیم بود.

س: ...

ج: نه آقا دقت بفرمایید.

آقای حکیم قدس سره اخذاً به ماده و اکراه می‌فرمود آن امر هم باید مکروهش باشد ناپسندش باشد تا صدق اکراه بکند آن وقت این ناپسندش هست آن عقابی هم که مکره می‌گوید ناپسند است. از باب اقل المحذورین می‌آید این ناپسند را انتخاب می‌کند ولی آن‌جا آقایان اشکال کردند گفتند نه لازم نیست آن فعل خودش مکروه باشد برای او. که از باب اقل المحذورین بیاید انجام بدهد آن یک نظر بود.

س: ما هم عرض کردیم دیگر، یک نظر بود. نگفتم به همه‌ی انظار.

ج: خیلی خب آن را که جواب دادیم آن‌جا. گفتیم نه لازم نیست.

حالا این‌جا فرض کنید ممکن است که سختش هست دلش نمی‌خواهد بخواند. دلش نمی‌خواهد عقد بخواند.

س: باز هم عاقد است دیگر.

ج: ولو عاقد است. مثل بعضی‌ها هستند از دوستان ما هم هستند هیچ‌وقت حاضر نیستند عقد نکاح بخوانند. دوست ندارند.

ولی حرف بر سر این است که درست است اکراه صادق است ولی حدیث رفع اکراه می‌گویند که نمی‌گیرد. چرا؟ به سه جهت؟ یکی این‌که این اثری برای این ندارد این معامله نسبت به او. دو این‌که ثقیل نیست. سه این‌که منت در این‌جا، وقتی آن‌ها نبود منت هم معنا ندارد. حالا هر فقیهی گاهی به دو تا، گاهی به یکی از آن‌ها تمسک کرده. مثلاً آقای تبریزی «فإنه يُقال لا تكون المعاملة ذات اثرٍ بالإضافة الى العاقد ليرتفع ذلك الاثر بالإضافة

الیه» ایشان رفته روی معامله، نه روی عقد. «بل اثره المطلوب فی المقام إنّما هو بالاضافة الى المالك أو الزوج» در جایی که گفته مثلاً طلاق بده. «و المفروض أنّ المعاملة بالاضافة اليهما (یعنی نسبت به زوج یا نسبت به مالک) لیست بالاکراه»

خب یا امام رضوان الله علیه، ایشان هم فرموده است که «لأنّ الظاهر من حديث الرفع هو رفع ما وُضع على الأمة لولا الاكراه، هو رفع ما وُضع منّة على الأمة المرحومة و الظاهر من الرفع عنهم منّة هو رفع ما كان في وضعه نحو ثقل و شدّة تکلیفاً أو وضعاً» باید این جوری باشد. یا در عبارت پایین ترش این است «و ليرفع ماله بحسب الجعل شرعى ثقل و وزر عليهم و إجراء الصيغة الطلاق أو صيغة البيع لا اثر له بالنسبة الى المجرى» که شارع بخواهد بردارد.

خب پس مانعی هم در مقام نمی بینیم مقتضی که بود، عقد هست قصد هم هست این که عاقد انشاء کرده قصد کرده، این ها مقتضی است. رضایت مالک هم هست پس «تجارة عن تراض» می شود بنابراین معامله صحیح است. حدیث رفع هم که این جا شامل نمی شود این که بگویید مسلوب العبارة هم هست که درست نیست پس بنابراین مشکلی در مقام نداریم. باید بگوییم معامله این جا صحیح است.

دلیل دوم یا مؤید بر این مسئله هم این است که فتوای مشهور که حالا بعداً هم بحث خواهد شد این است که اگر خود... در جایی که مالک مکره است و آمده معامله را مکرهانه انجام داده بعد راضی شد، دید معامله شیرین است گفت باشد اجزّ یا انفذّ، خب فتوای معروف این است که این معامله درست است. درست بودن معامله در این جا بالأولویه از آن استفاده می شود که در مانحن فیه صحیح است. چرا؟ برای این که آن معامله عند تحقیقش که رضایت نداشته، اکراه داشته، راضی هم نبوده. این معامله نمی خواسته انجام بشود عند تحقق آن. بعداً که می آید راضی می شود راضی به آن الفاظ می شود؟ به آن عقد می شود؟ آن که نیست. به آن قراری که این جا هست راضی می شود. و می گوید معامله درست است. خب مانحن فیه که از اول پیدایش آن رضایت همراهش بوده. همان وقتی که لفظ هم گفته می شده. همه چیز. رضایت هم بوده.

س: ... بنابر هر دلیلی اصلاً غلط است قبول بکند می گوید آن را هم قبول ندارم.

ج: بله حالا اگر کسی بگوید درست است. بگوید مسلوب ...

س: آقا سه بیان را تکمیل می دانید؟

ج: حالا فعلاً ما داریم بیان قوم را می کنیم یا بیانی که فرموده شده است.

پس بنابراین به این بیان ما بگوییم که معامله درست است. إنّما الکلام در همین است که آیا این بیاناتی که برای این عدم شمول حدیث رفع در مقام بیان شده آیا این تصدیق این مواجهه با اشکال نیست؟ یا این که قابل مناقشه است؟ اگر این را قابل مناقشه بدانیم حالا برای جلسه ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.